

درآمدی بر استعاره تمثیلی در زبان عربی و فارسی

حسین گرجی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، آموزش و پرورش، ازن، لرستان، ایران

چکیده

در پرده سخن گفتن، از ویژگی های بارز فن سخنوری در هر زبانی است. این لفافه گوئی، می تواند در قالب صنعت های مختلف علم بیان، توسط متکلم صورت بگیرد. مجاز مرکب، از جمله این نمونه هاست که گوینده، سخن خویش را با آوردن مثل های رائج در محاورات، به نحوی از أنحاء آذین می بندد.. زبان فارسی از دیر زمان، با گسترش اسلام به ایران، بواسطه ی تلفیق با زبان عربی، دارای اشتراکات زبانی بسیاری، از جمله این گونه فنون است. به گونه ای که فرد با استفاده از یک مثل مرسوم در میان سخنی کوتاه، گنه معنا را در ذهن مخاطب به اعجاب متبلور می سازد؛ از درازگویی و اتلاف وقت، صرفه جوئی می کند؛ زیبایی و طراوت خاصی به محاوره می بخشد؛ و بیانگر تسلط متکلم، بر فنون بیان و سخنوری است. در زبان فارسی، که از زبان های زنده ی دنیا است، ضرب المثل های رایجی وجود دارد که با نفوذ اسلام به ایران دایره ی این گونه از صنعتها که در شعر و نثر نمود بسیاری یافته اند، توسعه یافته است.

هرچه تسلط متکلم بر این دو زبان بیشتر باشد، به سهولت می تواند مطلوب خویش را به مستمع القاء کند. در این پژوهش، به برخی از این مجاز های مرکب، که در هر دو زبان استفاده می شود، اشاره خواهد شد. و در پایان به اهمیت جایگاه این صنعت در فن سخنوری ختم می شود.

واژه های کلیدی: تشبیه، استعاره، استعاره تمثیلی، آمیزش زبانی.

● مقدمه

« خَيْرُ الْكَلَامِ مَا ذَلَّ وَ جَلَّ وَ قَلَّ وَ لَمْ يَمِلْ (نقدی، ۱۳۴۳: ۴۸۹): بهترین سخن، کلامی است که کوتاه، پرمعنا و دلالت کننده باشد و مستمع را خسته نکند.

در هنر سخنوری، گوینده همواره سعی می کند که در اثنای کلام خویش، از احادیث، سخنان و نقل قول های بزرگان سالها و قرنهای قبل استفاده نماید تا بتواند کلام خود را در ذهن مخاطب، نیک جلوه دهد؛ و با استفاده از این عبارات مرسوم که در بین عامه ی مردم خصوصا اهل ادب همه گیر و زبانزد است، با ایجاز و کوتاهی عبارات و جملات، مطلب خویش را به مخاطب ابلاغ نماید. در برخی از موارد، جملات و عبارات کوتاهی وجود دارد که بخاطر سرشار بودن از معنا، نسل به نسل و زبان به زبان می چرخند و بصورت مَثَلی معروف، در میان عموم و خواص از نقطه نظر گفتاری، منزلت والائی بدست می آورند.

در این اثناء، حدود و مرزهای ساخته ی دست بشر، نمی تواند مانعی برای نفوذ این گونه اصطلاحات و کنایات قرار بگیرد. لذا بسیاری از این ضرب المثلهای، از آنسوی مرزهای کشورهای، که هیچ گونه تعامل و سنخیتی با کشوری دیگر دارد به سهولت راه می یابند و در میان مردم جامعه ی میزبان، زبان به زبان می چرخند. این استفاده ی محاوره ای از کلام، تا جایی پیش می رود که بعد از مدت کوتاهی، بواسطه ی علوم پیشرفته ی ارتباطی در دنیای کنونی، میان همه ی اقشار جامعه نفوذ یافته، و در برخی اوقات دیده می شود که در نوشتارهای رسمی یک زبان، جایگاهی برای خویش باز کرده و در قاموس ها و فرهنگ های لغت آن دیار، معادل سازی و یا با همان واژگان زبان مهمان، قالب کاربردی به خود می گیرند.

از این گونه موارد در دنیای مجازی امروزی بسیار به چشم می خورد که گفته های بزرگان کشورهای دیگر نظیر چین، ژاپن، انگلیس و... که شباهت و تعامل تاریخی، فرهنگی و حتی دینی با انگاره های کهن فارسی ندارند، به عنوان ضرب المثلهای رایج، از زبان عموم شنیده می شود. لذا این مورد، جزء لاینفک یک زبان است که نشان از پویایی زبان میزبان دارد. در این میان، بعد از نفوذ اسلام به ایران، زبان فارسی که رابطه ی تنگاتنگی با زبان عربی پیدا کرده است، از قرنهای اولیه ی این بازخورد، برخی آیات قرآن، احادیث نبوی و سخنان گهربار ائمه معصومین از جمله امام علی (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ التَّحِيَّاتُ التَّامَّةُ)، مورد توجه خاص ایرانیان پارسی گوی قرار گرفته است، که نشان از نزدیکی روابط دینی این دو زبان دارد. لازم به ذکر است که این تلفیق واژگانی، ارتباطی با زبان عربی قبل از اسلام ندارد و تنها نقطه ی عطف میان این دو زبان، نزدیکی فرهنگی و عقیدتی موجود میان ایرانیان قبل از نفوذ اسلام، با آیین پاک اسلامی است؛ چراکه، اسلام قبل از فتح مرزهای ایران، فتح باب دیگری انجام داده بود و آن گشودن دلهای مردمان این سرزمین با آیین انسان مدار اسلامی بود که ریشه در پایبندی به ارزشهای والای انسانی بود و بدین سبب ایرانیان، خواهان چنین رسوم انسان دوستانه و اصیلی بودند.

در این مقاله سعی می شود به برخی از این سخنان و ضرب المثلهای که میان دو زبان اشتراک دارند اشاره شود و نمونه ی شبیه به آن نیز در زبان مقابل ذکر شود تا میزان تلفیق زبان فارسی با زبان عربی هویدا و مشخص شود.

● عامل اشتراک زبان فارسی با عربی

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات: ۱۳). اولین و مهمترین نقطه ی عطف فرهنگ کهن آریائی با زبان عربی، اشتراکات دینی است که با نفوذ اسلام به این سرزمین پرنرنگتر از پیش شد. فرهنگ آریائی که سرشار از پایبندی به ارزشهای اخلاقی و انسانی محض است، زمانی که به شعار و اصول اولیه ی اسلام آگاهی یافتند، در برابر نزدیک شدن و نفوذ این فرهنگ و ایده به مرزهای ایران، کوچکترین تعارض و دوگانگی با آن در خود ندید لذا نه تنها آن را تافته ای جدا بافته از فرهنگ ها ندید، بلکه آن را همسو و همنا با اصولی دید که خود به باورهای آن عمل می کنند و شبیه به آن را سرلوحه ی برنامه های زندگی خویش قرار داده اند. لذا افرادی که بر این باورند که فرهنگ و زبان عربی با لشکرکشی عرب به ایران به این کشور تحمیل شد، به این نکته دقت نکرده اند که شاید با

لشکر کشی و جبر بتوان بر ملتی حکومت کرد، اما فرهنگ خود را نمی توان به اینان تحمیل نمود. مگر زمانی که این فرهنگ مطابق با خواسته ی کشور میزبان باشد. این مسأله را در بسیاری از کشورهای مستعمره می توان مشاهده نمود.

همزمان با هجوم اعراب به ایران، کشورهای دیگری نیز در معرض این یورش قرار گرفتند. اما این یورش نظامی تنها توانست مرزهای جغرافیائی آن کشورها را باز کند و نتوانست کوچکترین تحوّل و تغییری در فرهنگ آن سرزمین پیاده کند. لیک اکنون با دقت در فرهنگ این کشورها دیده می شود که کوچکترین اثری از این لشکرکشی نظامی در آنها به چشم نمی خورد. و دین اسلام در این کشورها جایگاهی ندارد و مردم بر همان آئین قبل از هجوم اعراب باقی مانده اند. از این موارد می توان به فتوحات دوران بعد از وفات رسول الله (سلام الله علیه) اشاره نمود. در زمان معاویه بن ابوسفیان و خلفای راشدین که از اسلام، به اسلام زمین گشا می توان یاد کرد، قسمتهایی از مناطق جغرافیائی شمال آفریقا، اسپانیا، قسطنطنیه (استانبول) پایتخت بیزانس، ارمنستان، آذربایجان و آسیای صغیر و مرکزی... اشاره نمود. در فتح اسپانیا که بعد از اندلس نامیده شد، پس از چندی با روی کار آمدن پادشاه مسیحی، مسلمانان را از این بلاد تبعید و اخراج نمود.

• اختلافات فرهنگ فارسی و عربی

اعتقادات دینی و باورهای انسانی در ایران را می توان در چند دوره ی کلی باز شناخت. یکی از این دوره ها، دوره ی پیش از مهاجرت اقوام آریائی و دین زرتشت، به ایران زمین است. دوره ی دوم، برقراری دین اقوام آریائی و ظهور زرتشت، در میان قومیت های ایرانی را در بر می گیرد. و در مرحله ی سوم از این تقسیم بندی، دوره ی ظهور دین اسلام و اشراق آن بر سرزمین آریائی است. یکی از دلائل نفوذ بیش از حد انتظار اسلام در سرزمین کهن آریائی، تشابهات و قرائن موجود میان فرهنگ ملی ایرانیان، با مبانی اخلاقی دین اسلام است. این نزدیکی و آشنائی، ارتباطی با فرهنگ و کردار عرب زبانان زمان پیامبر و خلفای راشدین و دوره های بعد از ایشان نداشت.

چرا که اگر این فرضیه تصور شود، سنخیتی میان انگاره های تاریخی و اسطوره های عرب و قرائنی دالّ بر تشابهات رفتارهای قومی و قبیله ای میان دو جبهه، به چشم نمی خورد. ایران باستان غرق در بنای فرهنگ اصیل خویش، که اغلب مبتنی بر ارزشهای اخلاقی و شاخصه های روابط انسانی موجود بود، به سر می برد، و جهان عرب، در زن بارگی درباری، تغزل و اشعار منسوب به مشتهیات انسانی که چیزی جز غباری برخاسته از هوی و هوس، خشم و شهوت حیوانی نبود، که نمونه ی آن در بازار عکاظ است، که در آن با یکدیگر به تاخت و تاز ادب مجانی خویش می پرداختند. آریائی ها بر محوریت سه گانه ی اوستا و ابراز فخر به اسطوره های تاریخی، نظیر آرش و کاوه سیر می نمودند و اعراب، با امرؤالقیس در مَعَلّفات سبع خویش، جلوه گری و ابراز فخر می کردند. لذا این دو فرهنگ، نه تنها نقطه ی عطف اجتماعی و قومی با یکدیگر نداشته و ندارند، بلکه هیچ گونه وجوه اشتراکی تاریخی و آرمان گرایانه رفتاری نیز، در این میان دیده نمی شود.

بنابراین سخن، این قوم عرب نبود که فاتح مرزهای ایران شد، بلکه وجوه مشترک فرهنگی و اخلاقی بسیار، میان دین اسلام و فرهنگ ملی آریائی بود که قبل از فتح مرزهای کشور، فاتح قلوب ملت آن شد. چه، هنگام فتح ایران، کشورهای دیگری نظیر اسپانیا و هندوستان... نیز وجود داشت که اعراب به آن یورش بردند؛ اما بعد از اندک زمانی، نه تنها مسلمان نشدند، بلکه پیرو آئین اساطیری خویش باقی ماندند. پس این جبر و قدرت نظامی عمر و لشکریانش نبود که باعث نفوذ اسلام به ایران شد، بلکه دستورالعمل های اخلاقی و رفتاری سیره ی نبوی رسول الله و وصی ایشان بود که مردم، آن را با سیره ی تاریخی خویش مشابه، و در حدّ ایدالّ خواهش های عقلانی بوم خود می دانستند که اسلام به ایران وارد شد.

همانطور که اکنون نیز هیچ گونه اشتراکات رفتاری میان اعراب و ایرانیان، از نقطه نظر فرهنگی وجود ندارد. و تنها نقطه ی اشتراک این دو قوم، عمل به دستورات کتاب الله و عترت پیامبر^(ص) است. حال اگر این فرهنگ اصیل، با سیره ی نبوی پیامبر تلفیق شود و در مقام عمل، در جامعه مرئی و ملموس گردد، بستری لازم و مکفی جهت رشد و شکوفائی استعدادهای ایرانی

بوجود می آید. با استفاده از فرهنگ ایرانی، اگر به اوامر الهی پیامبر و وصی ایشان، که در اخلاق و حقوق انسانی محض و پیشرفت و بالندگی، با لحاظ نمودن ارزشهای انسانی ریشه تنیده است، جامه ی عمل پوشانده شود، همان مدینه ی آمال، که انسان در جهان حقیقت، به دنبال آن است، معنا و تجسد پیدا می کند.

● سرچشمه ی اشتراک ادبی فرهنگ فارسی و عربی

« إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف: ۲): ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم؛ امید است که شما در آن تفکر و تدبیر کنید. » در قرآن هیچ خطابی به صورت (یا أَيُّهَا الْعَرَبُ، یا أَيُّهَا الْقَرِشِيِّونَ) پیدا نمی کنید. آری گاهی در بعضی از جاها خطاب (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) هست که این مطلب مربوط به مؤمنین است که به پیغمبر گرویده اند (و در این جهت هم فرق نمی کند؛ مومن از هر قوم و ملتی باشد، داخل خطاب است) و گرنه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده، عنوان یا أَيُّهَا النَّاسُ آمده است (مطهری، ۱۳۵۷: ۶۳).

پس اولین قدم در راه ارتباط زبان فارسی و عربی، دین مبین اسلام است که به مرزهای ایران نفوذ یافته است. در این نفوذ فرهنگی، بسیاری از دانشمندان ایرانی نظیر بوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و زکریای رازی، به تألیف کتب متعدد مفیدی در زمینه های پزشکی، ریاضی منطق و... پرداخته اند.

شعار اصلی این حرکت علمی، احادیث و آیات قرآنی است که مسلمانان را به کسب و فراگیری علم تشویق می نمود. پیامبر اسلام مسلمانان را به فراگیری علوم مختلف تشویق می نمود و از آنان می خواست که اولین از کودکی این فریضه را انجام دهند: « أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ (پاینده، ۱۳۸۲: ۲۱۸): علم و دانش را از کودکی تا زمان مرگ فرا بگیرید. علی (علیه السلام) نیز علم و دانش را گمشده ی واقعی فرد مومن معرفی می کند و با عباراتی ایشان را به جستجو یادگیری آن دعوت می کند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ (حکمت: ۸۰). در جای دیگر، رسول الله (ص) یادگیری علوم را بسان انجام فرائض دینی نظیر نماز و روزه، بر مسلمانان واجب به شمار می آورد و و این افراد مورد محبت خداوند هستند و اجر این عمل را خداوند جهانیان به ایشان خواهد داد: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاءَ الْعِلْمِ (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۵).

درباره ی فراگیری علوم از اقوام و ملیتهای مختلف، حدیثی از پیامبر روایت شده است «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ (عاملی، ۱۴۲۱، جلد ۲۷: ۲۷): علم را فرا گیرید هر چند در دورترین و بی دین ترین مکان دنیا مثل چین باشد. که در این حدیث، فرد مسلمان را مکلف کرده است که علوم و دانش روز را کسب کند، هرچند که این علوم در اقصی نقاط جهان، و در دست افراد بی دین و مشرک باشد.

پس بر خلاف ظن بسیاری از اسلام ستیزان، که اسلام را مانع پیشرفت های علمی می دانند، این دین و فرهنگ موجبات تشویق و حرکت به جلو را در زمینه های علمی، ادبی و فرهنگی، در سایه ی متحلی شدن فرد به اخلاق فاضله ی انسانی را فراهم نموده است. در زمینه ی فرهنگ و ادبیات نیز، دین اسلام، با فرهنگ ایرانی تعاملات نزدیک و مشابهی به یکدیگر وام داده اند که از این جمله می توان به رسوخ عبارتهای مستعمل ایرانی و عربی بصورت متقابل، در قالب ضرب المثلهای اشاره نمود.

● ادبیات تحقیق

مقاله ی پیش رو چند مبحث ادبی را مورد کنکاش قرار می دهد که کتاب های بلاغت، در دو زبان عربی و فارسی بسیار به آن پرداخته اند. این مباحث، از ارکان اساسی فن بیان در هر دو زبان بشمار می رود که بر متکلم لازم است بر این مهمات، در گفتار تسلط داشته باشد. هرچه مهارت گوینده بر این اصول بیشتر باشد، سخنی رسا، بلیغ و فصیح به مخاطب خود ارائه خواهد داد.

● ۱- تشبیه^۱

بیان همانندی دو چیز در یک وجه مشترک را تشبیه می‌گویند. وجه شبه در مشبه به از مشبه واضحه‌تر و مشهورتر است. «التَّشْبِيهُ بَيَانٌ أَنَّ شَيْئاً أَوْ أَشْيَاءَ شَارَكَتْ غَيْرَهَا فِي صِفَةٍ أَوْ أَكْثَرَ، بِأَدَاةٍ هِيَ الْكَافُ أَوْ نَحْوَهَا مَلْفُوظَةً أَوْ مَلْحُوظَةً. وَ أَرْكَانُهُ أَرْبَعَةٌ: هِيَ: الْمُشَبَّهُ وَ الْمُشَبَّهُ بِهِ وَ يُسَمَّيَانِ طَرَفَيِ التَّشْبِيهِ، وَ أَدَاةُ التَّشْبِيهِ وَ وَجْهَ الشَّبَهِ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى وَ أَظْهَرَ فِي الْمُشَبَّهِ بِهِ مِنْهُ فِي الْمُشَبَّهِ (جارم، أمين، ۱۳۷۲: ۲۰).

و زياره عن غير موعدا
كالغمض في الجفن المسهد

(متنبي، ۱۴۰۳: ۲۱۴).

در این فن بلاغی، دو رکن اصلی و دو رکن فرعی وجود دارد. مشبه و مشبه به، ارکان اصلی، و ادات تشبیه و وجه شبه فروع یک تشبیه را تشکیل می‌دهند که می‌توان هردو، یا یکی از آن دو را حذف کرد. اما ارکان اصلی در تشبیه لازمه‌ی اساسی بشمار می‌آیند. چراکه قابل حذف نیستند، و در صورت حذف شدن، تشبیه از حالت همانندی دو شیئی به استعاره تبدیل می‌شود که فن جداگانه‌ای در بیان است. و این نوع از تشبیه (استعاره) را به گونه‌ای ذکر می‌کنند که مشبه، غرق در وجه شبه است؛ شدت همانندی بطوری است که وجه شبه حالتی از حالات خود مشبه را در ذهن مخاطب نمایان می‌کند که فرد می‌پندارد وجه شبه تنها مختص مشبه است و از چیز دیگری گرفته نشده است. تشبیه به تناسب نوع خود به چند دسته تقسیم می‌شود که در این مقال جای ندارد.

« نصیحت همه عالم، چو باد در قفس است
به گوش مردم نادان، چو آب در غربال

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۷۰)

« در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا،
سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت

(حافظ، ۱۳۸۰: ۸۳)

● ۲- استعاره^۲

«الإِسْتِعَارَةُ مِنَ الْمَجَازِ اللَّغَوِيِّ، وَ هِيَ تَشْبِيهُ حُذْفُ طَرَفِيهِ، فَعَلَّقْتُهَا الْمُشَابَهَةَ دَائِمًا وَ هِيَ قِسْمَانِ: تَصْرِيحِيَّةٌ وَ هِيَ مَا صُرِّحَ فِيهَا بِلَفْظِ الْمُشَبَّهِ بِهِ. وَ مَكْنِيَّةٌ: وَ هِيَ مَا حُذِفَ فِيهَا الْمُشَبَّهُ بِهِ وَ رُمِزَ لَهُ بِشَيْءٍ مِنْ لَوَازِمِهِ: وَ أَقْبَلَ يَمْشِي فِي الْبَسَاطِ فَمَا دَرَى إِلَى الْبَحْرِ يَسْعَى أَمْ إِلَى الْبَدْرِ يَرْتَقَى: تَصْرِيحِيَّةٌ؛ فَلَانٌ يَرْمِي بِطَرَفِهِ حَيْثُ أَشَارَ الْكِرْمُ: مَكْنِيَّةٌ (جارم/ أمين، ۱۳۷۲: ۷۷). استعاره در زبان فارسی و عربی، معادل کلمه‌ی *Metaphor* کلمه‌ای یونانی است که به معنای انتقال است. در زبان یونانی مدرن کلمه‌ی *Metaphor* به معنی نقل و انتقال است. این واژه در زبان عربی به قالب مصدر باب استفعال قرار گرفته است که برای طلب و درخواست چیزی بکار می‌رود. استعاره در لغت به معنای به عاریت گرفتن، وام گرفتن، قرض گرفتن چیزی است. ماده‌ی اصلی این واژه عَوَرَ است که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است. معنای این واژه به عاریت گرفتن چیزی است که به دنبال آن دین و دمه‌ای بر گردن گیرنده‌ی آن (وام گیرنده) قرار می‌گیرد است. « وَ الْمَعَاوَرَةُ قِيلَ فِي مَعْنَى الْإِسْتِعَارَةِ. الْعَارِيَةُ فِعْلِيَّةٌ مِنْ ذَلِكَ وَ لِهَذَا يُقَالُ تَعَاوَرَةُ الْعَوَارِي وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ مِنَ الْعَارِ لِأَنَّ دَفْعَهَا يُوْرَثُ الْمَدْمَةَ وَ الْعَارُ؛ كَمَا قِيلَ فِي الْمَثَلِ: إِنَّهُ قِيلَ لِلْعَارِيَةِ أَيْنَ تَذْهَبِينَ؟ فَقَالَتْ: أَجْلِبُ إِلَى أَهْلِي مَدْمَةً (راغب، ۱۳۲۴: ۳۵۳).

^۱ assimilate, compare, liken, simile.

^۲ metaphor.

بنا بر این تعاریف، می توان استنباط کرد که استعاره، زیرمجموعه و در ذمه ی صنعتی به نام تشبیه است؛ چراکه در این فن، از ارکان اساسی تشبیه که مشبه و مشبه به است، یک جزء وامگیری می شود. پس پایه ی اصلی استعاره، تشبیه است که یکی از ارکان آن، به عاریت گرفته شده، و رکن دیگر آن وا نهاده می شود. «استعاره، گونه ی پرورده تر و هنری تر تشبیه است. تشبیه آنگاه که می پرورد و پندارینه تر می شود، به استعاره دیگرگون می گردد(کزازی، ۱۳۷۵: ۹۹).

سرو بالای منا گر به چمن بر گذری
سرو بالای تو را سرو به بالا نرسد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۴۷)

در این فن، هر یک از طرفین تشبیه می تواند قرض گرفته شود. و به دو نوع تقسیم می شود. اگر واژه ی مشبه رها شود و متکلم واژه ی مشبه به را به عاریت بگیرد، به آن استعاره ی نصرّحه (تصریحیه) نامیده می شود. در نوع دوم، واژه ی مشبه به رها می شود و تنها واژه ی مشبه به عاریت گرفته می شود که در علم بیان به استعاره ی بالکنایه (مکنیه) مشهور است. به این نوع از استعاره در زبان فارسی تشخیص یا جان بخشی نیز گفته می شود.

« إِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا
أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ مَكْنِيَّةُ

(هاشمی، ۱۳۷۵: ۳۱۴).

« لَدَى أَسَدٍ شَاكِي السَّلَاحِ مُقَدَّفٍ
لَهُ لَبْدٌ أَظْفَارُهُ لَمْ تُقْلَمَ: تصریحیه.

(بستانی، ۱۳۸۹: ۸۷)

در بیت اول، شاعر مرگ را به پرنده ی شکاری تشبیه کرده است و واژه ی پرنده را که مشبه به است و وجه شبه در آن اوضح است حذف نموده، و از ویژگی های آن که واژه ی اظفار است، ذکر کرده است. مخاطب با شنیدن این واژه، پی می برد که در این ساختار، شدت عذاب مرگ، بسان شدت فرو رفتن چنگال های یک پرنده ی شکاری، در جسم صیدی گرفتار است که دیگر راه فرار ندارد. به این نوع استعاره، مکنیه (بالکنایه) می گویند و در زبان فارسی در واقع همان جانبخشی به اشیاء نامیده می شود.

در بیت دوم، شاعر دلاور شجاع در میدان نبرد را به یک شیر شجاع تشبیه کرده است. مشبه را حذف نموده و از علاقات آن واژه ی شاکي السلاح را آورده است تا ذهن مخاطب از یک حیوان وحشی و شجاع به نام شیر فاصله بگیرد و قصد متکلم را که یک انسان جنگجو است درک کند. هرچند که از علاقات مشبه به واژگان لبد و اظفار را آورده است. ترکیب اضافی شاکي السلاح همان قرینه ای است که مانع میل یافتن ذهن مخاطب به حیوان وحشی می شود. به این استعاره، در زبان فارسی و عربی، استعاره ی مصرّحه (تصریحیه) می گویند.

• ۳- استعاره ی تمثیلی^۲

نوع دیگری از تشبیه اشیاء به هم وجود دارد که فراتر از دو حالت بالا است. به گونه ای که مخاطب جهت درک آن، باید از لحاظ فنون بیان دارای شعور وافی باشد. در این نوع، مشبه، حذف شده و عبارتی مرسوم ذکر می شود که مشبه و وجه شبه در واژگان و معنای آن پنهان است. «استعاره ی آمیغی (مرکب)، که آن را استعاره ی تمثیلی نیز می نامند، استعاره ای است که در آن مستعار، جمله است نه واژه. استعاره ی تمثیلی، در قلمرو استعاره به تشبیه آمیغی می ماند، در قلمرو ی آن هنر. در استعاره ی آمیغی همچون تشبیه آمیغی، جامع پیکره ای پندازین است که از دو یا چند پیوند در میانه ی دوسوی استعاره که

^۲figurative , metaphorical , allegorical metaphor .

با هم آمیخته اند و در هم تنیده اند پدید می آید. استعاره تمثیلی آن است که دو سخن را که از پاره هایی چند پدید آمده اند، به یکدیگر مانند کنند؛ سپس مستعاره را با این گمان و انگیزه که آنچنان به مستعارمنه می ماند که با آن یکی شده است، بسترند و تنها مستعارمنه را در سخن بیاورند (کزازی، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

«مَنْ يَهْنُ يَسْهَلُ الْهَوَانُ عَلَيْهِ
ذَلَّ مَنْ يَغْبَطُ الذَّلِيلَ بَعِيثٍ
مَا لِيُجْرِحَ بِمَيِّتٍ أَيْسَلَامٌ
رُبَّ عَيْشٍ أَخْفَى مِنْهُ الْحَمَامُ»

(متنبی، ۱۴۰۳: ۱۶۴)

در این دو بیت، شاعر به گونه ای فردی را که به خواری خود رضایت داده است، را به جسد بی جان میّت تشبیه کرده است و پذیرش خواری بیشتر از جانب دیگران در این فرد را به زخم و نیش زدن به جسد مرده تشبیه نموده است. درحالی که احساس درد و ناراحتی همان وجه شبه محذوف است که مخاطب تنها با فهم و احساس والا به آن پی می برد. مصراع دوم، بخاطر استعمال زیاد در محاورات تبدیل به یک ضرب المثل شده است. در مصراع دوم از بیت دوم نیز بخاطر کاربرد زیاد، به ضرب المثل تبدیل شده است. بدین شرح که در مصراع اول، شاعر تن دادن به زندگی ذلیلانه و پست در میان مردم را به گونه ای ظریف به زندگی و حیاتی تشبیه کرده است که از نظر عذاب و هراس از مرگ بدتر است و اگر فرد از بین برود، از چنین زنگانی بی ارزشی شرافت والاتری دارد.

« سر گری باید هم اول برید
نه چون گوسفندان مردم درید

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۷۴)

استعاره ی تمثیلی یکی از اصول علم بیان و از زیرمجموعه های استعاره در زبان عربی است. در واقع استعاره ی تمثیلی، مشبه به ای است که حکم یک ضرب المثل دارد. این استعاره بر علاقه ی شباهت است و در غیر معنای اصلی خود بکار رفته است. در این استعاره، قرینه ای وجود دارد که مانع اراده ی حقیقی آن در ذهن مخاطب می شود. در علم بیان به این نوع استعاره مجاز مرکب نیز گفته می شود. « استعاره ی تمثیلیه، که آن را مجاز مرکب بالاستعاره نیز می گویند، جمله ای است که در غیر معنای اصلی خود استعمال شده باشد به علاقه ی مشابهت و وجه شبه صورتی است که از امور متعدد انتزاع شده است (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۰).

در واقع استعاره ی تمثیلیه، همان ارسال مثل زبان فارسی و یا ضرب المثل های رایج در زبان محاوره ای هستند که بخاطر شهرت و استعمال زیاد در گفتگوها، حالت ضرب المثل به خود گرفته اند. این گونه استعارات، برخی از داستانها و اشعار و نثرهای بزرگان دینی و اهل قلم در زمانها ی گذشته است که حالت مثل به خود گرفته اند. برخی از احادیث پیشوایان دینی و شاعران محبوب هر سرزمین، در ایجاد این گونه از عبارات سهم بسزایی دارند. « أَنْتَ تَرْقَمُ عَلَى الْمَاءِ (جارم/ امین، ۱۳۷۲: ۹۸). در زبان عربی انجام کار بیهوده را به نگارش بر آب روان تشبیه می کنند و معادل آن در زبان فارسی همان ضرب المثل آب در هاون کوبیدن است و به فردی گفته می شود که قصد دارد عمل عبث و غیر عقلانی را انجام دهد.

« أَرَى الْمُتَشَاغِرِينَ
عَرُّوا بِيَدِي
مَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مَرِيضٍ
وَمَنْ ذَا يَحْمَدُ الدَّاءَ الْعُضَالَا
يَجِدُ مُرًّا بِهِ الْمَاءَ الزُّلَالَا

(متنبی، ۱۴۰۳: ۱۴۱)

« مجاز مرکب بالاستعاره آن است که کلامی در غیر معنی موضوع له و با علاقه مشابهت و قرینه مانع از اراده معنی حقیقی استعمال شود و چنین استعاره را استعاره تمثیلیه گویند و این نوع استعاره در حقیقت همان مثل سائر است که در همه زبانها وجود دارد و همیشه در غیر معنی حقیقی جمله برای رسانیدن مقصودی غیر از آنچه از ظاهر عبارت برمی آید، استعمال می شود (صفا، ۱۳۷۷: ۴۷).

آهنی را که موریانه بخورد
« با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نتوان برد از او به صیقل زنگ
نرود میسخ آهنی در سنگ

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۶)

« ای مگس عرصه ی سیمرخ نه جولانگه توست عَرَضِ خُودِ مِی‌بَرِی و زحمت ما می‌داری

(حافظ، ۱۳۸۰: ۳۴۱)

در بیت اول، مشبّه به هیأتی از مجموعه چیزهایی است که در کنار هم قرار گرفته اند و به عنوان یک عبارت تمثیل گونه بصورت ضرب المثل درآمده است. در ظاهر کلام تشبیهی دیده نمی شود لیک با دقت نظر می توان فهمید که شاعر نصیحت کردن فرد گمراه را به فرو رفتن میخ در فولاد تشبیه کرده است و وجه شبه موجود در این دو، مؤثر نبودن عمل و بیهوده گی انجام این کار است. در سخنان محاوره ای، میخ در آهن رفتن، به ضرب المثل رایجی تبدیل شده است که در اینگونه مسائل اسفاده می شود. در بیت دوم، شاید به گونه ای بتوان مگس را استعاره ی مصرّحه نامید، اما مجموع مصراع اول حکم ضرب المثل پیدا کرده است. و معمولاً به فردی که قصد انجام عملی را دارد که در شأن و شوکت او نیست این مصراع گفته میشود و برای معادل آن می توان به عبارت: به درویشی قناعت کن که سلطانی خطر دارد، اشاره نمود.

« المجاز المرکّب بالإستعارة التمثیلیة هو ترکیب استعمال فی غیر ما وضع له لعلاقة المشابهة، مع قرینة مانعة من إرادة معناه الوضعی، بحیث یكون کل من المشبّه و المشبّه به هیأة منتزعة من متعدّد، و ذلك بأن تشبه إحدى صورتین منتزعتین من أمرین. أو أموراًخری ثمّ تدخل المشبّه فی صورة المشبّه بها، مبالغة فی التشبیه و یسمی بالإستعارة التمثیلیة و هی كثيرة الورد فی الأمثال السائرة نحو: الصیف ضیعت اللبن: یضرب لمن فرط فی تحصیل أمر فی زمن یمکنه الحصول علیه فیهِ ثمّ طلبه فی زمن لا یمکنه الحصول علیه فیهِ(هاشمی، ۱۳۷۵: ۳۳۳).

در آموزه های دینی اسلامی، نمونه های بسیاری از این ضرب المثلها وجود دارد که از کلام وحی و احادیث نبوی و ائمه ی اطهار(علیهم السّلام) سرچشمه گرفته اند. و به تدریج در اشعار و نوشته های نویسندگان اسلامی و غیر اسلامی تا زمان حال متبلور شده اند. از این نمونه ها، می توان به واقعه ی غصب خلافت امیرالمؤمنین بعد از وفات رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلّم) اشاره نمود. ایشان در خطبه ی معروف شقشقیه، صبر و تحمّل خویش در این ماجرای تأسّف انگیز را چنین شرح می دهد که در صبوری، بسان فردی می داند که خاشاک در چشم و استخوان در گلو دارد. نیک همه می دانند که این حالت، بدترین حالت یک فرد در برخورد با یک قضیه ی مهمّ است. «...فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلٰی هَاتَا أَحَجِّی، فَصَبْرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَدَیٌّ وَ فِی الْحَلْقِ شَجٌّ، أَرَى تُرَائِی نَهَبًا..(خطبه: ۳): ..پس از ارزیابی درست صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم پس صبر کردم، درحالی که خار در چشم و استخوان در گلوئی من بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث من را به غارت می برند. بعد از این ماجرا، ترکیب خار در چشم و استخوان در گلو، حالت ضرب المثل عامیانه و همه گیر به خود گرفت و مردم در بیان شرایط سختی که برای ایشان رخ می دهد و چاره ای جز صبر جگرسوزانه بر آن ندارند، بکار می رود.

● نمونه هایی از وامگیری مثلثی عربی و فارسی

اشعار و نوشته های بسیاری در زبان عربی وجود دارد که به دلیل استعمال زیاد بیشتر از دیگر نوشته ها، مورد پسند خاص و عام قرار گرفته اند. ضرب المثلثی رایجی وجود دارد که یک موضوع را هدف خود قرار داده اند و در گویش ها و زبانهای مختلف نیز، متشابهات کاربردی فراوانی برای آن یافت می شود. از جمله این موضوعات که مردم به منزلت والای آن در اجتماع اعتراف دارند، صداقت و راستگویی در گفتار و عمل فرد است. در اصطلاحات روزمره ی ایرانیان ضرب المثل تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد، از این موارد است. در کلام وحی و سخنان امام علی(علیه السّلام) در کتاب نهج البلاغه، عبارات وزین بسیاری استفاده شده است که اغلب آنها به عنوان نوشته، شعار و ضرب المثل در میان مردم، حتی در بین دشمنان مکتب اسلام نیز کاربرد دارد.

« إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا(انشرح: ۶/۵): همراه هر سختی آسانی وجود دارد. « عِنْدَ تَنَاهِی السَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرَجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ(حکمت ۳۵۱): چون سختیها به نهایت خود برسند، گشایش پدید می آید و آن هنگام که حلقه های بلا تنگ گردد آسایش فرا می رسد. « سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا(طلاق: ۷): خداوند بعد از هر سختی آسانی ای قرار

خواهد داد. این دو آیه و این سخن امام علی (علیه السلام)، در کلام سخنوران پارسی گوی معادل و مصداق ضرب المثل: (از پس هر سختی ای آسانی است) قرار می گیرد لیک میان این دو، از لحاظ فن بیان مطلب، تفاوت از زمین تا آسمان است.

« در مثل گویند: الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ وَالْجَاهِلُ يُضْرَبُ بِالسِّيَاطِ: یعنی خردمند را اشارتی بسنده است و جاهل را باید با تازیانه ای بزنند تا سخنی را دریابد یا درنیابد یا اگر عاقلی، یک اشارت بس است (سعدی) یا در خانه اگر کس است یک حرف بس است یا تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتیم نکته ای و مکرر نمی کنیم (حافظ). در حقیقت بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی این ویژگی را دارد که با وجود ایجاز و اختصار به اشاره حاوی بسیاری نکته هاست. ولی البته درک آن معانی بدون تدبیر و ممارست در قرآن و حدیث برای همه کس دریافتنی نیست. برای اشاره در زبان فارسی امثال زیاد می توان یاد کرد (حلی، ۱۳۹۰: ۳۳).

« اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است،
زبان خموش و لیکن، دهان پر از عربیست
هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه!
کنون که مست خرابم، صلاح، بی ادبیست

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۱).

یکی از این عبارات زیبا، کلام زیر است که معادل آن در زبان فارسی به وفور در اشعار بزرگان و نویسندگان اهل قلم دیده می شود: « أَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ (حکمت: ۱۴۸): شخصیت انسان، در زیر زبانش پنهان است. در زبان عربی، معادلی برای این شعر وجود دارد که گویای همبستگی میان دو فرهنگ فارسی و زبان قرآن است: « كُلُّ وَعَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرشَحُ (معلوف، ۱۳۸۲: ۹۷۲): هر ظرفی آنچه را که خود است بیرون می ریزد.

برخی از ضرب المثل ها وجود دارد که هم معنا و دارای مفهوم و بار مشابه و یکسانی هستند. این گونه ضرب المثلها منشأ واحدی دارند و شاعران، با توجه به مهارت و تسلط خود در سخنوری، آن را به گونه های متنوع و ظریفی ذکر می کنند. عبارت معروف: كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ، در زبان فارسی و عربی کاربرد دارد. حال شاعرانی وجود دارد که از این عبارت عربی، جملات، ترکیبات و عباراتی را نقل کرده اند که از اصل جمله ی عربی دلربا تر و ظریفتر در ذهن مخاطب جای می گیرد. در واقع مخاطب با شنیدن هریک از این عبارات فارسی، حالتی برگرفته از یک داستان در ذهن می پروراند.

« آن کس که بدم گفت، بدی سیرت اوست
وان کس که مرا گفت نکو، خود نیکوست
حال متکلم از کلامش پیداست
از کوزه همان برون تراود که در اوست

(شیخ بهائی، ۱۳۷۵: ۸۳).

شبیبه به همین ضرب المثل در شعر شیخ بهائی را سعدی شیرازی به گونه ای دیگر و با همین مفهوم چنین بیان نموده است: « عاقبت گرگ زاده گرگ شود، گرچه با آدمی بزرگ شود (سعدی، ۱۳۹۰: ۳۵). هرچند هر سه عبارت، یک مفهوم و نکته را به مخاطب القاء می کند لیک تأثیر هریک از دیگری می تواند بیشتر و نافذتر باشد.

در اشعار و نثر های زبان فارسی، گاهی نمونه های زبان عربی بصورت إقتباس، حلّ و درج و یا تلمیح به آیه و حدیثی اشاره می کند. این موضوع به چند صورت دیده می شود. گاه اصل آن آیه و حدیث، گاه برخی از واژگان آن آیه، و گاه معنا و مفهومی آیه و حدیث در متن مقصد ظاهر می شود.

« گر فروتر نشست خاقانی
نه او را عیب و نه تو را ادب است

قُلْ هُوَ اللَّهُ نِيزَ دَرِ قُرْآنِ

زیر تَبَّتْ یَسْدا اَبی لَهَب است

(حلی، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

«قنوت من به نماز و نیاز در این است

که عافنا وَ قِنَا شَرَّ مَا قَضَيْتَ لَنَا

مرا به منزل إِلَّا الَّذِينَ فَرُود آور

فرو گشای ز من طمطراق الشُّعراء

یقین من تو شناسی ز شک مختصران

که علم توست شناسای رَبَّنَا أَرْنَا

(خاقانی، ۱۳۱۶: ۷).

این اشعار از آیات قرآنی ۲۲۴ تا ۲۲۷ سوره ی الشعراء اقتباس شده است وَ الشُّعراءِ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وادٍ یَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لَا یَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً.

● نتیجه

زبان فارسی بعد از نفوذ اسلام به ایران، با زبان قرآن و اسلام تلفیق شد. و از آن پس، توأمان یک سیر ادبی و دینی را با هم ادامه می دهند. امروزه، استفاده از هنر سخنوری، نیازمند تسلط و چیرگی خاص بر زبان دیگر را می طلبد. با عنایت به گسترش اسلام در ایران، تنها زبانی که می تواند یاور و مساعد متکلم قرار گیرد، زبان قرآن است. این موضوع را می توان به سهولت در اشعار و نوشته های خطابه گویان و شاعران پارسی گوی قرون گذشته که نامشان بر تارک تاریخ ادبیات می درخشد مشاهده نمود.

امروزه نیز به تداوم این وامگیری و اختلاط معنایی، نمی توان زبان فارسی را از زبان قرآن تافته ی جدا بافته دانست؛ چراکه در محاورات عمومی و نوشتاری، فرد ناگزیر است که برای إلقاء مطلب به مخاطب خویش از واژگان، جملات و عبارات مستعمل زبان قرآن استفاده کند. از این نمونه می توان به ضرب المثلها و برخی از آیات و احادیث بزرگان دینی اشاره نمود که به دلیل کاربرد فراگیر میان مسلمانان در ایران، از اهمیت و منزلت والائی برخوردار است. با نگاهی گذرا به دیوان اشعار شاعران بزرگ ایرانی نظیر سعدی، حافظ، فردوسی و... می توان این تلفیق و پیوستگی زبانی را بصورت ملحوظ مشاهده کرد.

استعاره ی تمثیلی، که در زبان فارسی بیشتر به ارسال مثل معروف است، گونه ای از فنون بلاغی است که به شیوه ی تشبیه ظریف و غیر ملموس، مطلب را در ذهن مخاطب تداعی می کند. این مطلب یکی از مهمترین ابزار بیان مطلب و از زیرمجموعه های تشبیه بشمار می رود. بسیاری از آیات قرآنی و احادیث رسول الله و ائمه ی اطهار(سلام الله علیهم اجمعین)، بخاطر شیوایی کلام که برگرفته از علم لدنی است در همه ی زمینه های ادبی کاربرد دارد. در اشعار شاعران سده های گذشته ی فارسی و عربی، از آنان به صورت ضرب المثل یاد شده است که برای قول الفصل استفاده شده است. بدین معنا که هرگاه مخاطب در صحت و سقم گفتار متکلم دچار تردید می شود، وی با ذکر یکی از جملات بی نظیر این بزرگان، بیان امکان تشبیه را در ذهن مخاطب اثبات می کند. این نوع از تشبیه، در میان دیگر موارد مشابه خود، تأثیر بسزایی در اذهان ایجاد می کند و به کلام زیبایی و ظرافت خاصی می بخشد.

لازم به ذکر است که این آمیختگی زبان عربی با فارسی، ارتباطی با همسایگی با کشورهای عربی ندارد؛ چه، ایشان از گذشته تاکنون کوچکترین نفوذی بر ادبیات کهن پارسی نداشته اند. بلکه تنها عامل نفوذ این زبان در کلام ایرانیان، دین هدایتگر اسلام، و سیره ی راستین پیشوایان آن بوده است که در همه ی ادوار، پایبند به ارزشهای انسانی و نافی استیلای شهوات حیوانی بر فطرت پاک انسان بوده اند. چراکه، اگر این نمونه های والای اخلاقی از زبان عربی نادیده گرفته شود، راهبری بجز

المَلِک الظلیل (أمرؤالقیس کندی) و پیروان آن دیده نمی شود که بتوان به آنها دست یازید. و این در حالی است که این پیشوایان ضلالت و شهوت پرست هیچ گونه سنخیتی با فرهنگ اصیل و انسان مدارانه ی ایرانی ندارند.

(۱) منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. بستانی، فؤاد افرام، (۱۳۸۹)، المجانی الحدیثه عن مجانی الأب شیخو، جلد اول، چاپ ششم، انتشارات ذوی القربی، قم.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد، (۱۳۸۸)، ترجمه لطیف و سعید راشدی، غررالحکم و دررالکلم، انتشارات پیام علمدار، قم.
۵. جارم، علی و امین، مصطفی، (۱۳۷۲)، بلاغة الواضحة فی البیان و المعانی و البدیع، انتشارات سیدالشهداء، قم.
۶. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۰)، دیوان حافظ شیرازی، انتشارات لوح محفوظ، تهران.
۷. حلبی، علی اصغر، (۱۳۹۰)، تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
۸. خاقانی شروانی، حسان العجم افضل الدین ابراهیم بن علی، (۱۳۱۶)، دیوان خاقانی، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، چاپخانه ی سعادت، تهران.
۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (۱۳۲۴)، مفردات فی غریب القرآن، دارالمعرفة، بیروت، لبنان.
۱۰. سعدی، مصلح الدین، (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، چاپ اول، انتشارات هرمس، تهران.
۱۱. سعدی شیرازی، مصلح الدین بن عبدالله، (۱۳۹۰)، گلستان سعدی، انتشارات پیر امید، قم.
۱۲. شیخ الاسلامی، سید حسین (۱۳۷۱)، هدایة العلم فی تنظیم غررالحکم، مؤسسه انصاریان للطباعة و النشر، قم.
۱۳. شیخ بهائی، محمد بن حسین، (۱۳۷۵)، دیوان اشعار و رباعیات شیخ بهائی، به قلم سعید نفیسی، نشر چکامه، تهران.
۱۴. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۱)، وسائل الشیعة إلى أحكام الشریعة، الناشر مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم .
۱۵. صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۷)، آیین سخن، چاپ نوزدهم، انتشارات ققنوس، تهران.
۱۶. کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۷۵)، زیبائی شناسی سخن فارسی (بیان)، چاپ پنجم، انتشارات مرکز، تهران.
۱۷. کلینی الرازی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب ابن اسحاق، (۱۳۷۵)، اصول کافی، ترجمه و شرح بقلم مصطفوی، جواد، انتشارات ولی عصر، قم.
۱۸. متنبی، ابوالطیب احمد بن الحسین الجعفی، (۱۴۰۳)، دیوان اشعار متنبی، الطبعة الأولى، نشر دار بیروت، لبنان.
۱۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۵۷)، خدمات متقابل اسلام و ایرانیان، بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، تهران.
۲۰. میرحسینی، سید علی اکبر، (۱۳۹۰)، قرائت عربی ۴، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
۲۱. نقدی، جعفر بن محمد، (۱۳۴۳ق)، أنوار العلویة و الأسرار المرتضویة فی أحوال أميرالمؤمنین، مطبعة المرتضویة، نجف.
۲۲. هاشمی، احمد، (۱۳۷۵)، جواهرالبلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، انتشارات تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
۲۳. همایی، جلال الدین، (۱۳۷۴)، معانی و بیان، چاپ سوم، انتشارات هما، تهران.